

## دو شعر از ژاله اصفهانی

من می اندیشم، پس هستم  
دکارت

### من هستم

من هستم  
که می اندیشم  
اندیشه ام گاهی ساده، گهی ژرف

من هستم  
که فرمانده اراده ی خویش ام  
می گویم، می نویسم  
و می خوانم  
سنگ نوشته های توانمندی را  
واژه به واژه، حرف به حرف.

من هستم  
که شراب شبم را  
در جام لاله می نوشم.  
و گه گاهی  
لبکی از پیاله می نوشم .

تنها برای تو  
که زندگی را عاشقانه می نوشی  
بر یاد شادی گذشته، لبخند می زنی  
بر گم گشته، نمی خروشی .

چه سرسبز، چه سرشارند!  
آنان که اگر رنجی آشکار و نهان دارند  
توان آن دارند  
کز زیر آوار سر برآرند  
با بانگ بلند من هستم  
من هستم  
کز زیبایی رنگ ها و آهنگ های جهان  
سرستم .

## بیا خیال کنیم

بیا خیال کنیم،  
 که سال های جدایی در این میانه نبود.  
 که عمر ما همه در رنج انتظار نرفت .  
 که آن درخت که با خون دل پیوریدیم،  
 زشعله های شیبخون آدرخش، شکست.  
 شکست –

تلخ ترین واژه  
 ناگوار ترین !

هنوز در دل ما شور و زور در بازوست .  
 بیا درخت بکاریم، باز روی زمین  
 بدون آنکه بگوئیم،  
 کی شکوفه دهد .  
 و میوه ای که به بار آورد،  
 که خواهد چید.

بهار تازه نفس، خرم و دل افروز است  
 بیا خیال کنیم  
 تولد من و تو صبحگاه امروز است .